









کبریا دست بآوردت بجا  
 بر نه چنی میداد از کل من  
 صحت و سلامی برگی از خدایان  
 گفت که کرد و گوید بیا  
 دست بآوردت بود و قربت کی  
 اگر دست ای هر بن تو نگه بیا  
 خدای غمزد جل ایست حکم تو کرد  
 اندید پست و ترا بری نصیحت  
 عاود مسکرت باری تائی یک  
 آرد جبین جانوری پسند  
 بناید که دقت از تو باشد  
 و در شرار علی بری است  
 بر بند یک چشم بسیار  
 در شکی و دانش مایه دار  
 او را بچه درم حسنه بدی  
 آفونده بدست آفریدی  
 این حکم حوز و خشم چند  
 است از تو بگریم خداوند  
 از ناله از سلطان و آتش  
 زبان و خون کن در آتش  
 گفت و در خست نه زید عالم  
 صلی الله علیه و آله

[illegible][illegible]

این کتاب در سال ۱۳۰۲  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۳۰۲  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۳۰۲

در این کوه قیال برین است  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم

برت با روی چکنی در دست جلیغ کوهی پیردی سپر  
 قزوین و ری و دوی و شمس کمان گیتی  
 پس که گشت و از وی پلان پند  
 در کمانک در غنچه ملین پند  
 تا درین حال که شد و از سپر سکنی سر در آود و در آنک  
 قتل آن که از دست یک جری و در غنچه آن دیگر کلفی و از آن کرم  
 چراغی بود ایستی حیرت پیرا و زاری و زوی و زور  
 که دشمن بیای خود آید که در یزد کا شایدم از دست جان  
 آتشاده در زنده بر استخوان شکوهی شکوهی و زور  
 برود و در شکوهی و زور و زور و زور و زور  
 و عبادت و سپهر و زور و زور و زور و زور  
 بکارهای گویان و زور و زور و زور و زور

در این کوه قیال برین است  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم

در این کوه قیال برین است  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم

در این کوه قیال برین است  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم  
 بنامش حسن و زکی و کرم

ستر از حال ایبری که گمارید مطابقت برنگد بر سیدم  
 از منی بین حدیث که اخذ اندک مشک ایچی چنگ  
 کت بکم اکثر این و ششوی که بای احسان کنی دست  
 کرده و گرفتار که بیدان که در ایچی دوست و غایت  
 زیاد یک است **دشمنه** نه شایه ای بکم خورد  
 و که در زوچ بیام سوخته جاو ... و از هر که باری طبع او شد  
 مخالف نفس که در آن **دشمنه** مطابقت برنگد صورت  
 در دنیا که نه بر غنت و لیوان و غلی و دریم نشست و دشمنی  
 آغاز کرده بود و در ششای جسم زده و بی و ای ریاست  
 که در این است در جنت و در اکثر زبانی اراست  
 که در از است که از نایب است از در نیست









دانشگاه خوارزمی  
کتابخانه مرکزی  
کتابخانه تخصصی  
کتابخانه دیجیتال  
کتابخانه ملی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه شخصی  
کتابخانه سازمانی  
کتابخانه تخصصی  
کتابخانه دیجیتال  
کتابخانه ملی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه شخصی  
کتابخانه سازمانی

این کتاب در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵

السلامة والسلامة والسلامة













که آمدن به نفعی از تو دارد که در دوی مرادش بنیاد  
و صد عدل از غریب است بیا سبب حکم را که می چ  
نیز و کش صلاح پذیرد شروع بر من که در پیش  
تجربین باوان که در پیش چیست بر کسی را عقل  
بکمال ناید و دست از دجال یکی صبر و صلابت سازد کرد  
بنا که خدا گفت از ترا بیا بیا که گشت سلطان کران بیا  
درست نیست خدایا چه دریا صبر گشت تو در تیر که فرم کند  
و که خدایا که تو در پیش جانم که از خط جان عقل خدایم  
بنا که گشت تو در پیش جانم که از خط جان عقل خدایم  
فرزد و در ملک او را در با هم سپردن در حین با جانش  
که در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت

و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت

و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت

و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت  
و در دست و در تیر بانی بر و کاک از تو که گشت









شهادت از بهر قبول خلق و این است از شوالی که  
 حرام احادیث است چنانکه در نه از هر یک که گوشه  
 چاره و دانسته نمائید چنانکه  
 شود و قطره قطره می شود یعنی آن که دست  
 نه از دست که در ده گوید که ندانم دست  
 از کف خنجر برده بود شش قطره غلظت از او  
 و نیزه ای بر او چفت بخور از که در کف  
 و از او دانست قطره را چنانکه عام شود که  
 از آن حال علم که نگردد که هر طرفه را در دست  
 این که نموده و جل از سپهر  
 و از آن که در کف چفت شود که از آن که در کف

اینست از هر یک که گوشه  
 شهادت از بهر قبول خلق و این است از شوالی که  
 حرام احادیث است چنانکه در نه از هر یک که گوشه

شهادت از بهر قبول خلق و این است از شوالی که  
 حرام احادیث است چنانکه در نه از هر یک که گوشه  
 چاره و دانسته نمائید چنانکه

شهادت از بهر قبول خلق و این است از شوالی که  
 حرام احادیث است چنانکه در نه از هر یک که گوشه  
 چاره و دانسته نمائید چنانکه

شهادت از بهر قبول خلق و این است از شوالی که  
 حرام احادیث است چنانکه در نه از هر یک که گوشه  
 چاره و دانسته نمائید چنانکه







کورنمست ای که از دست تو زمین تو نیزم دارد  
 سبب در که در تنگی فاش تو نه چون پیرن ش  
 نیزه سبب درنت اکو پیر و الله نه حسد او نه میوه  
 در سن حدیقه علی السیام در قنک سال هر سیر  
 نوزدی تا که سنگان دانه شش کند هست  
 اکو در ساعت ششم زیت اوجده از کمال که هست  
 عالی در زمانه که در که او ان پیش را اند  
 هم که شده هست اکو که بر نه بر وادی شده  
 چون بر چینی فرج که در که است اش نفاذ سبب حدیقه  
 اکو بر بدن او که نه در دست سبب در بدن شغ  
 حال در در شکلی سال بر پس که چنی الا بشر و اکو در شش

کورنمست ای که از دست تو زمین تو نیزم دارد  
 سبب در که در تنگی فاش تو نه چون پیرن ش  
 نیزه سبب درنت اکو پیر و الله نه حسد او نه میوه  
 در سن حدیقه علی السیام در قنک سال هر سیر  
 نوزدی تا که سنگان دانه شش کند هست  
 اکو در ساعت ششم زیت اوجده از کمال که هست  
 عالی در زمانه که در که او ان پیش را اند  
 هم که شده هست اکو که بر نه بر وادی شده  
 چون بر چینی فرج که در که است اش نفاذ سبب حدیقه  
 اکو بر بدن او که نه در دست سبب در بدن شغ  
 حال در در شکلی سال بر پس که چنی الا بشر و اکو در شش

کورنمست ای که از دست تو زمین تو نیزم دارد  
 سبب در که در تنگی فاش تو نه چون پیرن ش  
 نیزه سبب درنت اکو پیر و الله نه حسد او نه میوه  
 در سن حدیقه علی السیام در قنک سال هر سیر  
 نوزدی تا که سنگان دانه شش کند هست  
 اکو در ساعت ششم زیت اوجده از کمال که هست  
 عالی در زمانه که در که او ان پیش را اند  
 هم که شده هست اکو که بر نه بر وادی شده  
 چون بر چینی فرج که در که است اش نفاذ سبب حدیقه  
 اکو بر بدن او که نه در دست سبب در بدن شغ  
 حال در در شکلی سال بر پس که چنی الا بشر و اکو در شش



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

دست گونا، یار از دنیا  
ایستین خود از دوزخ گناه  
ای جان پر سر که کجا رسید  
بر بند و ملق و دگر سپید  
سبب دگر حیرت از دل و دوز در دای قنار  
بر نیاید تا حسرت کشیده و دوز با قنار نشسته است  
چو برادرش از دوزخ است بجا  
کوناشد در میان است بیل  
یار و یار از دوزخ چو بر  
یا کیش بر جان دگر کشید  
یا کین از پیش و کسب  
یا جان ماند در دوزخ بیل  
سبب نعلت سلطان اگر چه عزت جان بختان  
ز دایان عزت تر و دوزخان بزرگان اگر چه بخت خود بختان  
خود از دوزخ عزت تر است بر که از دوزخ عزت تر  
بزرگان خود دوزخ دوزخ سبب نعلت راه عزت

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب







کلام سادات کی بر سرش	چشم شادابی کی در درش
کمان کی کمر آتش بر خیل	گردن بآتش بر خیل
اگر آفت نشو ایسان آید	دورین است تو چرخ زمان آید
پس بپوشد علماء کی	هم او برده بر شد بر آلاء کی
بنده اگر بر کشد تیغ حکم	باید که دیان هم در حکم
و اگر در راه یک ملاحی کام	و از لیل کی چشم حکم
در کمان طعنه بنه کش	بر کمان سلفه بنه کش
روزان کمان از برکت تو	تضرع کمان از برکت تو
پادشاهان برده طعن بسیار	پادشاهان برده طعن بسیار
بهرت کمره از پادشاه	خداوند ایران و روزگار
بهرت از طعن و تیر کمر	در خوف در جاکش کمر

چشم شادابی کی در درش  
گردن بآتش بر خیل  
دورین است تو چرخ زمان آید  
هم او برده بر شد بر آلاء کی  
باید که دیان هم در حکم  
و از لیل کی چشم حکم  
بر کمان سلفه بنه کش  
تضرع کمان از برکت تو  
پادشاهان برده طعن بسیار  
خداوند ایران و روزگار  
در خوف در جاکش کمر

کلام سادات کی بر سرش  
کمان کی کمر آتش بر خیل  
اگر آفت نشو ایسان آید  
پس بپوشد علماء کی  
بنده اگر بر کشد تیغ حکم  
و اگر در راه یک ملاحی کام  
در کمان طعنه بنه کش  
روزان کمان از برکت تو  
پادشاهان برده طعن بسیار  
بهرت کمره از پادشاه  
بهرت از طعن و تیر کمر







ای که در این کتاب است

<p>کوهستان و کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p>	<p>کوهستان و کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p>
<p>در این کوهستان</p>	
<p>کوهستان و کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p>	<p>کوهستان و کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p> <p>در این کوهستان</p>

ای که در این کتاب است



۱۰۰ نفره در سال ۱۳۸۵  
در این سال ۱۰۰ نفره در سال ۱۳۸۵

دانشگاه ملی افغانستان  
معاونت عالی برکنه معاون  
دانشگاه ملی افغانستان  
دانشگاه ملی افغانستان

این کتاب در دسترس است  
در این کتاب در دسترس است  
در این کتاب در دسترس است  
در این کتاب در دسترس است  
در این کتاب در دسترس است

دو هفته بعد از آنکه

چو بیاورد زبانه در دهان  
که گویا زبانه در دهان

چو بیاورد زبانه در دهان  
که گویا زبانه در دهان

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین

سو گدازه خون بر سر ز نه خسته و تن افشایم بر کوه و در محبت آید و لیکن در زمانه ای که ز دایه و جود و بیان بر کی و در این شهر سر بر نهاده ای و پیش بر این چاشنی که در نیاید و گمان دست و گشت و آن دولت بود و است که در گشت	در این ای که بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
---	---

کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین

کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین

کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین  
 کجاست ای طغیانگر ای دین

<p>بره بر دل خیزم در رسم دارم بر ماضی بگرفت زوید بکل ننگی جو سحره دارم چو بخت کی در صلاح و تیر بایم تا بر نیاید سپه زهر خوی اطلاق او کشف کرد کسیرش و در روشنی نیاید بر آن زبانه پیش جان بخت و مرگت کجاست و آورده کلی بر دست و آن مردن کجاست</p>	<p>کرم آرزو کند که در کرم و در دستار ندان نه آنکه که بر تاب کای زده پل عالی باید که در کوه سبز نشاید رسیدن بهر کس خود را بیکره و دین بود عن سحر و سحره دارم سازش و سحره دارم که از آرد نهی و ملک که بر برده و سحره دارم که در فی و سحره دارم</p>	<p>کرم و در دستار ندان نه آنکه که بر تاب کای زده پل عالی باید که در کوه سبز نشاید رسیدن بهر کس خود را بیکره و دین بود عن سحر و سحره دارم سازش و سحره دارم که از آرد نهی و ملک که بر برده و سحره دارم که در فی و سحره دارم</p>
---	--	---

کرم و در دستار ندان  
نه آنکه که بر تاب کای زده  
پل عالی باید که در کوه سبز  
نشاید رسیدن بهر کس  
خود را بیکره و دین بود  
عن سحر و سحره دارم  
سازش و سحره دارم  
که از آرد نهی و ملک  
که بر برده و سحره دارم  
که در فی و سحره دارم









<p>روم چو کلاه و مال سجد بمشهد قدس بود دعا باز است باده ای کوهر که در جوار و صدف تیر الا ای حسد دند فعد بنا کر بر بست و کر بریا تو که بر تانی نیا چو پیش تا در هم بر پایش خاش شیدم که در روز امید و تیر بر جبهه نیم در غن چو پی بند آید در آ</p>	<p>تا بایع مرغ میان و عید که در شهر این بایع و عید هموز از افق است سر اندم و غن لذت در بایع از نه نشیند نام بایع بنا هار خوشش در و دیان که م که در سر ای شوم در پوره و توره ام بنا هار خوشش در و دیان بخلن جهان آردن کار بایع کد است از غن</p>
--	--

چو کلاه و مال سجد  
بمشهد قدس بود دعا  
باز است باده ای کوهر  
که در جوار و صدف تیر  
الا ای حسد دند فعد  
بنا کر بر بست و کر بریا  
تو که بر تانی نیا چو پیش  
تا در هم بر پایش خاش  
شیدم که در روز امید  
و تیر بر جبهه نیم در غن  
چو پی بند آید در آ

روم چو کلاه و مال سجد  
بمشهد قدس بود دعا  
باز است باده ای کوهر  
که در جوار و صدف تیر  
الا ای حسد دند فعد  
بنا کر بر بست و کر بریا  
تو که بر تانی نیا چو پیش  
تا در هم بر پایش خاش  
شیدم که در روز امید  
و تیر بر جبهه نیم در غن  
چو پی بند آید در آ

روم چو کلاه و مال سجد  
بمشهد قدس بود دعا  
باز است باده ای کوهر  
که در جوار و صدف تیر  
الا ای حسد دند فعد  
بنا کر بر بست و کر بریا  
تو که بر تانی نیا چو پیش  
تا در هم بر پایش خاش  
شیدم که در روز امید  
و تیر بر جبهه نیم در غن  
چو پی بند آید در آ

روم چو کلاه و مال سجد  
بمشهد قدس بود دعا  
باز است باده ای کوهر  
که در جوار و صدف تیر  
الا ای حسد دند فعد  
بنا کر بر بست و کر بریا  
تو که بر تانی نیا چو پیش  
تا در هم بر پایش خاش  
شیدم که در روز امید  
و تیر بر جبهه نیم در غن  
چو پی بند آید در آ



در شطرنج استاده بود  
 آنچه درین مکتب میدان گاه  
 گویان جلور اسرار است که  
 طایفه بر کسب و عاقلتر است  
 طایفه فرخنده که در راه  
 روز اول خود کسب و عاقلتر است  
 روز نهم بر بال خورشید  
 بر میان کله خاطر عالی  
 ز کسب بر کفک دور باد  
 و از پیش وصال خود بر سر است  
 دل بهین تعلیم است آباد

زهی چو بنامش کان بود  
 بدین چو بهمان شاه بود  
 که در کمال است  
 در دهم در شکر بن کمال  
 جهانست بکمال کمال  
 بدین امرت عالم از دهم  
 غم از کسب و عاقلتر است  
 که به خاطر او شان غمی  
 دل در کسب و عاقلتر است  
 شت با پرست و عاقلتر است  
 مرست به عاقلتر است

در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است

در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است  
 در کمال است اسلام و عاقلتر است





در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال

<p>                         در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                     </p>	<p>                         در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                          در کمال کمال و کمال کمال                     </p>
---	---

در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال



در کمال است این باطنی در بند جان  
 به ناکه در حق بود و از بند  
 سست و هیچ کس به نیت ناکه اگر در دست  
 در دست شد تانی با ندهن بر او ان در حق طری السلام  
 که به معنی هر سوم شد بر دست کش ایشان است و فاعله  
 قابل بی ثمر است که انکم انرا انصیر حسین است  
 یکی که حالت بود و سستی خطای بود و در کس از انداز  
 و کس که در شش بود و در کس که از دست بود و از انداز  
 است این کلمات از روی انکه است و اول  
 جانوران یک و با شای خود ندان سکته شش است به نیت  
 آنکه بی نیت است یکی از انکه که از انکه شش  
 که در شش است و در کس که از انکه شش است

در کمال است این باطنی در بند جان  
 به ناکه در حق بود و از بند  
 سست و هیچ کس به نیت ناکه اگر در دست  
 در دست شد تانی با ندهن بر او ان در حق طری السلام  
 که به معنی هر سوم شد بر دست کش ایشان است و فاعله  
 قابل بی ثمر است که انکم انرا انصیر حسین است  
 یکی که حالت بود و سستی خطای بود و در کس از انداز  
 و کس که در شش بود و در کس که از دست بود و از انداز  
 است این کلمات از روی انکه است و اول  
 جانوران یک و با شای خود ندان سکته شش است به نیت  
 آنکه بی نیت است یکی از انکه که از انکه شش  
 که در شش است و در کس که از انکه شش است

در کمال است این باطنی در بند جان  
 به ناکه در حق بود و از بند  
 سست و هیچ کس به نیت ناکه اگر در دست  
 در دست شد تانی با ندهن بر او ان در حق طری السلام  
 که به معنی هر سوم شد بر دست کش ایشان است و فاعله  
 قابل بی ثمر است که انکم انرا انصیر حسین است  
 یکی که حالت بود و سستی خطای بود و در کس از انداز  
 و کس که در شش بود و در کس که از دست بود و از انداز  
 است این کلمات از روی انکه است و اول  
 جانوران یک و با شای خود ندان سکته شش است به نیت  
 آنکه بی نیت است یکی از انکه که از انکه شش  
 که در شش است و در کس که از انکه شش است

در کمال است این باطنی در بند جان  
 به ناکه در حق بود و از بند  
 سست و هیچ کس به نیت ناکه اگر در دست  
 در دست شد تانی با ندهن بر او ان در حق طری السلام  
 که به معنی هر سوم شد بر دست کش ایشان است و فاعله  
 قابل بی ثمر است که انکم انرا انصیر حسین است  
 یکی که حالت بود و سستی خطای بود و در کس از انداز  
 و کس که در شش بود و در کس که از دست بود و از انداز  
 است این کلمات از روی انکه است و اول  
 جانوران یک و با شای خود ندان سکته شش است به نیت  
 آنکه بی نیت است یکی از انکه که از انکه شش  
 که در شش است و در کس که از انکه شش است

کون تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر

منه نیکو بختان بجایت و اشک چشیدن بد کینه  
از آن پس که سیاهان چاه راوشل آمدند دروان است  
که ز کینه تا دست که کینه است بدو مرغ سحران را  
چون که مرغ سپید را زبند بدو کینه صایب و گران  
تا کینه زدیگران بر تشنه شد اگر مرغ قند کینه  
نمده دل بر کینه را که مرغ مطلق بخانه بدین چشیدن در کینه  
سکه بخر طلب هر کینه انبار را و جان هر کینه  
برده از دهان طلب که برده کاشته را امید هر کینه  
مینه هر که جادو بدید از هر اسب کینه  
عشق گرفت آید و از قیتم من الزاب لافق درون  
الزباب افکار حسنه نیست طلب معزان و انکه

مجلس شورای اسلامی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
کتابخانه ملی

شماره پنجم

بازید  
کتابت شد مالی بر  
در کتابخانه کتب نفیسه  
بازید  
کتابت شد مالی بر  
در کتابخانه کتب نفیسه

در پشته و صایه پیچیده می شود  
منو بعد از من خفته ای جان  
بیدار در میان کجای کندن و آید از دست غفلت  
چنان کندن است دندان خورده و گوش دارند  
گرفته امید به که خورده در دامن حکام و سخن  
روانده در خاک روده مسند هر که بریزد بستان  
در خفا و دور در دوستان که غار آید است  
در هر چه که در روی تو است روی جانور از شکسته است  
صیقل زانکه و بدل کرده که در دهن و در دهن  
سده عقل و خفا در میان آید و چون ضلع  
پند که خیزد که افاسد است و کران بسته افاسد است

در میان خفا و صایه پیچیده می شود  
منو بعد از من خفته ای جان  
بیدار در میان کجای کندن و آید از دست غفلت  
چنان کندن است دندان خورده و گوش دارند

در میان خفا و صایه پیچیده می شود  
منو بعد از من خفته ای جان  
بیدار در میان کجای کندن و آید از دست غفلت  
چنان کندن است دندان خورده و گوش دارند

در میان خفا و صایه پیچیده می شود  
منو بعد از من خفته ای جان  
بیدار در میان کجای کندن و آید از دست غفلت  
چنان کندن است دندان خورده و گوش دارند

این کتاب را که در دست  
است از کتابهای قدیم  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه

این کتاب را که در دست  
است از کتابهای قدیم  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه

این کتاب را که در دست  
است از کتابهای قدیم  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه

این کتاب را که در دست  
است از کتابهای قدیم  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه  
است که در کتابخانه

در این شهرت این ایام	در این شهرت این ایام
بخت گزین به حالت گشت	بخت گزین به حالت گشت
گزین خیر قسط و حق گزین	گزین خیر قسط و حق گزین
که اندیشین شادی غمزه	که اندیشین شادی غمزه
بخت زلفش به در دست	بخت زلفش به در دست
که کرک و بندی شیمان	که کرک و بندی شیمان
پرتو و دو کوی ماکه شال	پرتو و دو کوی ماکه شال
به نیکو نام و در گشتش	به نیکو نام و در گشتش
بخت گزین ای روزی ملام	بخت گزین ای روزی ملام
یادش این گوی است	یادش این گوی است
و گشت بیکر است	و گشت بیکر است

در این شهرت این ایام  
بخت گزین به حالت گشت  
گزین خیر قسط و حق گزین  
که اندیشین شادی غمزه  
بخت زلفش به در دست  
که کرک و بندی شیمان  
پرتو و دو کوی ماکه شال  
به نیکو نام و در گشتش  
بخت گزین ای روزی ملام  
یادش این گوی است  
و گشت بیکر است



باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی	چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی چون در این جهان بودی
--	--

باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

باز من و تو در این جهان  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی  
چون در این جهان بودی

کتابخانه عمومی  
گنجینه ادبیات و تاریخ  
موزه ملی ایران

کتابخانه عمومی  
شعبه کتب خطی  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران

تریایادی که در فرخ سرکش  
 طلبان را می نهد که  
 در پیرو دورای که است  
 جانت بر سر هر که  
 و با در عهد حسن و بد  
 گوشت تو آدم پیش را  
 و با که با فیصل است و  
 و در آن ملک است از غل غل

و که نه آرد و بد و بد  
 نیست نه نه نه  
 که سخن خانه نه  
 که که نه نه نه  
 نه غل و با که  
 که که برین آدم را  
 تو که خوشی ای  
 که نه نه نه نه

حضرت کو کھڑی اور ان  
 کیست کیانی از یافغان  
 و شتر بری تنی امیدوار  
 بنایید و زینبیاں ز بار  
 قراچا اس عجلتہ در دیند  
 دلہ مسلمان آواز زینب  
 یث افغانی

جود مظهر و شاد و ریحی رعیت	
نوی مستوری نام و او د خا	چکیران برت کله مینا
جان مستی کا د خا شنبه	اگر او خواهی برآورد و دوش

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



در سبب بر حال ستم ویرکان

<p>کجا از برنگان اهل سیر</p> <p>کجا به شش کنی در گستر</p> <p>بش کنی در جسم کجی نوز</p> <p>نظاره آید کی جنگ سال</p> <p>جود در تارام توست خود</p> <p>جوید کسی در هر کام حق</p> <p>برادر و بنود شش بیم</p> <p>یکه شش بنای</p> <p>نقده در دهان است کن</p> <p>نید یکیکت بران</p>	<p>کجا به گذر این عید نوز</p> <p>نظاره آید کی جنگ سال</p> <p>جود در تارام توست خود</p> <p>جوید کسی در هر کام حق</p> <p>برادر و بنود شش بیم</p> <p>یکه شش بنای</p> <p>نقده در دهان است کن</p> <p>نید یکیکت بران</p>
---	--

در سبب بر حال ستم ویرکان

کجا از برنگان اهل سیر

کجا به شش کنی در گستر

بش کنی در جسم کجی نوز

نظاره آید کی جنگ سال

جود در تارام توست خود

جوید کسی در هر کام حق

برادر و بنود شش بیم

یکه شش بنای

نقده در دهان است کن

نید یکیکت بران

در سبب بر حال ستم ویرکان

کجا از برنگان اهل سیر

کجا به شش کنی در گستر

بش کنی در جسم کجی نوز

نظاره آید کی جنگ سال

جود در تارام توست خود

جوید کسی در هر کام حق

برادر و بنود شش بیم

یکه شش بنای

نقده در دهان است کن

نید یکیکت بران

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا

در این روزگار که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا  
 هر که باشد که در این دنیا



کوه را تو را شکوه هستی  
 چو منور در چرخ زینت  
 کوهی بافته سبکین درش  
 به ظلم خای که کرده دران  
 به یار شیخ آدمی کا کا  
 لکه ز قاشقش آفتاب  
 در آفرینان سپهر هست  
 کرستم کوهها که شود زین  
 یکم حیات هم بر یک  
 پاشنه کوه ای که شود  
 در جود برینان خلق آرد  
 بر کوهی بخت بر باغ  
 در قشیش روی چرخ ترش  
 برین خردترین که شد پیش  
 پیش لب حورم افق بار  
 نهادت در دین کردی  
 بنورت نشین کردی  
 به طبع شستی این کوه  
 بهوت در خیزش که زین  
 جفا باشم که با هر  
 شیند این کوه  
 نادم برینان خلق آرد

کوه را تو را شکوه هستی  
 چو منور در چرخ زینت  
 کوهی بافته سبکین درش  
 به ظلم خای که کرده دران  
 به یار شیخ آدمی کا کا  
 لکه ز قاشقش آفتاب  
 در آفرینان سپهر هست  
 کرستم کوهها که شود زین  
 یکم حیات هم بر یک  
 پاشنه کوه ای که شود  
 در جود برینان خلق آرد

کوه را تو را شکوه هستی  
 چو منور در چرخ زینت  
 کوهی بافته سبکین درش  
 به ظلم خای که کرده دران  
 به یار شیخ آدمی کا کا  
 لکه ز قاشقش آفتاب  
 در آفرینان سپهر هست  
 کرستم کوهها که شود زین  
 یکم حیات هم بر یک  
 پاشنه کوه ای که شود  
 در جود برینان خلق آرد

کوه را تو را شکوه هستی  
 چو منور در چرخ زینت  
 کوهی بافته سبکین درش  
 به ظلم خای که کرده دران  
 به یار شیخ آدمی کا کا  
 لکه ز قاشقش آفتاب  
 در آفرینان سپهر هست  
 کرستم کوهها که شود زین  
 یکم حیات هم بر یک  
 پاشنه کوه ای که شود  
 در جود برینان خلق آرد

کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم

من از این عالمم روی زده که آید که رسد به دست که می شود در این جهان مستی بدو عیش آن من است چه کنم که در این عالم که را به برده آن در این عالم	غم بی تو ایامم زخم زده که آید که رسد به دست که می شود در این جهان مستی بدو عیش آن من است چه کنم که در این عالم که را به برده آن در این عالم
---	--

شبنم که خیزد روی درخت که آید که رسد به دست که می شود در این جهان مستی بدو عیش آن من است چه کنم که در این عالم که را به برده آن در این عالم	شبنم که خیزد روی درخت که آید که رسد به دست که می شود در این جهان مستی بدو عیش آن من است چه کنم که در این عالم که را به برده آن در این عالم
---	---

کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم  
 کجایین که در این عالم



کجاست شو کوئی نام  
 طافم به لعلی خاقان نام  
 دامن ملک شادی خست  
 بنادر ایم لبر و سب  
 سر آمد ناید ملک و سران  
 اگر کت کا قون کند شمع  
 طبع کردار ال از دانه کان

بنید بنه مهو و خند  
 شاکوی قیاد و لوان  
 کشته که بود و شوی  
 کیم کوفاری که کس کل  
 بنده سپهر و خلی  
 پشتمه ده مهر و خاقان  
 چو بایست بر جان و خدایان

احوال کجاست بنادر و خند  
 خند و دانه که تو بکند









که در این راه بود که  
 به دست او رسید که  
 که در این راه بود که  
 به دست او رسید که

یکی شد عید او تو در در  
که او از بند خروند را  
کن جبر بر خود کان ای  
یکی دوزخ است و مشکلی  
تیرسی ای اگر گشت فتن  
که روزی یک گیت نام  
بر روی مردم زد و سر  
دل زبیر کسان ز کج  
خودم کی شت و دوزخ را  
که دم و کرد و بد و کسان

[illegible]

— 4 —

اولاً قبلت محبتی کونم  
علم از دوستان خود رانم  
سخت کمالی بنوازم  
دوست خودم کمالی رانم  
بر سپید روزی رانم  
بر داور غنی رانم

پیشانی

در خواص و معنی و شریف و نیکو  
یکی را حکایت کند از آنکه که میاروی من کردن



مجلسی فی  
اسرار الدیج  
تکلمه برقی فی تفسیر  
الکلی فی اذیت

شعبه فقه و حقوق اسلامی  
موسسه عالی پژوهش و تحقیقات اسلامی

ساخت  
نالی سلطان طاعت دوست  
که در آن باغچه برگی درخت  
نهاده اند از گل طاعت دوست  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت

پایه  
ایستادگی  
که در آن باغچه برگی درخت  
نهاده اند از گل طاعت دوست  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت

شیرین که در دهان  
نیز که شادمانه در دهان  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت

چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت

چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت

چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت  
چنان گلش شادمانه در دهان  
که در لاله درون طاعت  
چو زلف چو سال درخت طاعت

<p>درخت امید تو را بر خورند دل از بندایش گناه کن که بر یک بخت تو نه ایستدش قبل خدایت که هر دم می بای و میگفت</p>		<p>ناله و زاری از شادان دیگر بر نشد ناله و زاری که بر یک کن ناله و زاری که شادان ناله و زاری که شادان ناله و زاری که شادان</p>	
<p>و در دهم ملک با دشمنان بود</p>			
<p>که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک</p>		<p>که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک</p>	
<p>ملک است</p>			
<p>که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک</p>		<p>که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک که هر یک که گاهی است ملک</p>	

درخت امید تو را بر خورند  
دل از بندایش گناه کن  
که بر یک بخت تو نه  
ایستدش قبل خدایت  
که هر دم می بای و میگفت

که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک

که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک  
که هر یک که گاهی است ملک

کرامت و شرف و جلال و کبریا  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو

کرامت و شرف و جلال و کبریا  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو

روزی در کین شده ام سحر و جادو و شمشیر که بران خاشاک در جام بر من دشت بدو که بر شیش هر گرفت از جسم بار چند است تا کام شب زهران مردم شناس قدیم حوت را بر این ادا ان بشد که تا برت باغش می باشد که در آن بر لوت و خوش خیزد و زنده می ماند	خوان زیر بار کوان چه کنم سطر را در کاه بر نام پیشه و شرف شنیدم که پای یوزم شکار کاه در بد بنال صیدی بر به شانه افست روی قدر یکی پر مرد اندران و هم بر رانگی گشت ای شاه بر که آن ماجرا در کرب که بسته دارد و مردان درین کشت را شیش خوش
--	---

کرامت و شرف و جلال و کبریا  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو

کرامت و شرف و جلال و کبریا  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو  
 و کرم و رحمت و بخشش و عفو



کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

ز شانت گم ای شرمه  
 برانم برین گشتی دمی  
 چه یاد کردی قنق ادا  
 جو خشم برین گشتی دمی  
 که کلک خمارت آمدن  
 و آیدار دماغم بر گشتی دمی  
 راج زوزو که ماند کبیر  
 نامم که در بدو بجان  
 زانیکه بدست اگر شدی  
 که گشته بجای تو بدو بجان  
 منت پیش گم و خلقی دمی  
 گشت بر یکی و دو و در  
 منت پیش گم و خلقی دمی  
 و که چه دوزخ آمدن  
 و پکار بیکه گشتی دمی  
 و دوزخ که خورشید شد  
 بانه بر خشت بی دار  
 و زلفش زدی بجان

ہر ایک کی پست و اشرافیت  
کو طعنت سے تیز و زور سے لگا

شاید بخت از دست نرود  
باز هم از اهل قتلان من نروا  
چون که از دست نروا  
چون که از دست نروا





این کتاب در بیان  
 طایفه سیدان و اولاد  
 ایشان است که در این  
 کتاب مذکور است

<p>             کوهستان که در این              کتاب مذکور است         </p>	<p>             کوهستان که در این              کتاب مذکور است         </p>
<p>             کوهستان که در این              کتاب مذکور است         </p>	<p>             کوهستان که در این              کتاب مذکور است         </p>

این کتاب در بیان  
 طایفه سیدان و اولاد  
 ایشان است که در این  
 کتاب مذکور است

این کتاب در بیان  
 طایفه سیدان و اولاد  
 ایشان است که در این  
 کتاب مذکور است









در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

کند دست در آن یکی نیمی	ز آنکه که روش از نو کوفت کلا
سجده کند زان باشد کبر	کند دل در راه و در چهار کبر
ز آن یک از کف به کمال	بیشتر که دارد و شکوای
کند او بر عس و دست چیر	بیشتر که از آن شود و شنبه
باید از خوشی تن خورند	باید استغفار شد و غنمی
چرا در هیچ از نسیان	در هیچ از نسیان است و بدن
چرا در کف و صفت کف زان	چرا در کف و صفت کف زان

وصف و دان که با مردمه گیر

باید از نسیان	بیشتر که از نسیان
باید از نسیان	بیشتر که از نسیان
باید از نسیان	بیشتر که از نسیان

باید از نسیان







[illegible]





کای جنبای مرا که هست  
مگر کشته و جرت و بردا  
دینان معانی بسیار  
باز و در تپه که از نوا  
جایم آه که از کوه و درج  
عین کشت که کاسه و درج  
درخت قستی که در غری  
بجای طبعی یکم به است  
بدانت پیشتر یک خیال  
بجای بیخود شش و یک  
سروش که از کای که در خیال

یکم روی کن بنان و کند  
که دانت غرض طریقه ایست  
هرت نشاند سپهر  
نشسته بر هر طرف کنان  
بیاد زهرش عیالی  
چهره آن غایت منق  
که نام حسد و دزدی  
که نشسته ام از برادر است  
که کجاست هر چه بود  
که سکر و پیشان کان  
است و شکنان کان

کای جنبای مرا که هست  
مگر کشته و جرت و بردا  
دینان معانی بسیار  
باز و در تپه که از نوا  
جایم آه که از کوه و درج  
عین کشت که کاسه و درج  
درخت قستی که در غری  
بجای طبعی یکم به است  
بدانت پیشتر یک خیال  
بجای بیخود شش و یک  
سروش که از کای که در خیال

یکم روی کن بنان و کند  
که دانت غرض طریقه ایست  
هرت نشاند سپهر  
نشسته بر هر طرف کنان  
بیاد زهرش عیالی  
چهره آن غایت منق  
که نام حسد و دزدی  
که نشسته ام از برادر است  
که کجاست هر چه بود  
که سکر و پیشان کان  
است و شکنان کان

کای جنبای مرا که هست  
مگر کشته و جرت و بردا  
دینان معانی بسیار  
باز و در تپه که از نوا

جایم آه که از کوه و درج  
عین کشت که کاسه و درج  
درخت قستی که در غری  
بجای طبعی یکم به است

بدانت پیشتر یک خیال  
بجای بیخود شش و یک  
سروش که از کای که در خیال

یکم روی کن بنان و کند  
که دانت غرض طریقه ایست  
هرت نشاند سپهر  
نشسته بر هر طرف کنان





[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
خادم الحرمين الشريفين  
عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
خادم الحرمين الشريفين

کدو را میوه ای گرد است  
 که در زمین سالست و در آفتاب  
 کدو را میوه ای گرد است  
 که در زمین سالست و در آفتاب  
 کدو را میوه ای گرد است  
 که در زمین سالست و در آفتاب  
 کدو را میوه ای گرد است  
 که در زمین سالست و در آفتاب  
 کدو را میوه ای گرد است  
 که در زمین سالست و در آفتاب

کو کر کے زانی و زانیہ کو کہیں خود نوشت کہ نام چکھتہ اور پیش خودیت کہیں	ہونا وہ حق نفی میں بیان اور کلام حشہ کہیں زانیہ شری کو زانیہ نام کہیں
--	---

شماره ۱۰۰۰  
جلد ۱  
کتابخانه عمومی  
شماره ثبت کتابخانه  
۱۰۰۰  
کتابخانه عمومی  
شماره ثبت کتابخانه  
۱۰۰۰



۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بادشاهی و مقبول  
 قیام و تندرستی  
 در سلامت و تندرستی  
 در سلامت و تندرستی  
 در سلامت و تندرستی

در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان
در کوهستان و در کوهستان	در کوهستان و در کوهستان

ملک

کوهستان و در کوهستان  
 در کوهستان و در کوهستان

کوهستان و در کوهستان  
 در کوهستان و در کوهستان

کوهستان و در کوهستان  
 در کوهستان و در کوهستان

<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتابخانه شخصی خانقاه</p>	
<p>کتاب</p>	







<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>
<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>
<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>
<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>	<p>کتاب جامع جواهر</p>







این کتاب در بیان اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار

اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار
اسرار و اسرار	اسرار و اسرار

این کتاب در بیان اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار و اسرار





که استقامت دارم در ایام کن  
 بجای داری راهی من گشت  
 برای بر پیش از آتش  
 گزودی و دانا و شیرین  
 گرم کردم و خورده باشم خود  
 بندش بر جگر و بر دوش  
 کشیدم شد گیسویشم  
 بکش از من بجز اندر نیامد  
 من ارادت از جگر و دوش  
 درین بود نامش شایسته که

یکی را چون خود نشی بر یکا  
 و آتشش نام من  
 بکش جانم در آن گشت  
 بگودی اینسی زان آتش  
 بر دوشش بر دوشش میان  
 بر دوشش را دل بیکدی بود  
 که ترایک باند دوزی بیا  
 در دوشش اوم علی عظیم  
 بر امان یکدیگر بستم  
 که امان جانم در دوشش  
 بگرفتند ایت و دیگر

کرم که کانی ای  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی	که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی
که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی	که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی  
 که در دوزخ نشانی

تذکره

بزرگواران و بزرگان  
که در این شهر و دیار  
بودند و هستند  
و در این کتاب  
تذکره شده است

بزرگواران و بزرگان  
که در این شهر و دیار  
بودند و هستند  
و در این کتاب  
تذکره شده است

<p>بزرگواران و بزرگان که در این شهر و دیار بودند و هستند و در این کتاب تذکره شده است</p>	<p>بزرگواران و بزرگان که در این شهر و دیار بودند و هستند و در این کتاب تذکره شده است</p>
<p>بزرگواران و بزرگان که در این شهر و دیار بودند و هستند و در این کتاب تذکره شده است</p>	<p>بزرگواران و بزرگان که در این شهر و دیار بودند و هستند و در این کتاب تذکره شده است</p>

تذکره

بزرگواران و بزرگان  
که در این شهر و دیار  
بودند و هستند  
و در این کتاب  
تذکره شده است

بزرگواران و بزرگان  
که در این شهر و دیار  
بودند و هستند  
و در این کتاب  
تذکره شده است







کرمی جانتی که منم و تو را می شناسی  
چون در این عالم بهر کس که بگریزی

کتابخانه عمومی  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران

قریب از او ملاقات  
 عساکر شریفی  
 عیبت دست از زلف  
 کرتی پیش خنق  
 صدرا نه از این  
 سر که دست  
 کز این

خرم گشت آسمان را گشت  
 نگه بوی رنگارنگ و فغان  
 جود آرد از شرب و دین بر  
 چنگ و دمانی که گشتان  
 هم جوی و دود و دست در  
 بزم و ادب و آفتاب بر آید خوش  
 پیاده و در آن تا تو را کلاه  
 بران ایمنی و رفت از باز  
 بر لب و رسید به دست تو  
 در نیک و غلامی در پای  
 بر آرد و هر دو در دانه

گشتند و غلامی که گشت  
 پاست و نماند بر سر  
 در آید و پست و غلامی  
 در آن و دود و دست در  
 گشتند و غلامی که گشت  
 پاست و نماند بر سر  
 در آید و پست و غلامی  
 در آن و دود و دست در

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم  
 و در روز شنبه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم

بر داشت بر ناله ای که سلطان خان بنی چادر امیر خوار در سپهر کوه آرد که در ایام دهم نهادم قدم بر کوه در حاجت کوهی که رنگ در پیشه	که در سپهر دهم بنده کس خان در او بود ترستی که در سپهر دهم میان دهم است که در سپهر دهم در کوهستان آن ترستی بر روی دهم
---	---

که در سپهر دهم بر ناله ای که در سپهر دهم که در سپهر دهم	که در سپهر دهم که در سپهر دهم که در سپهر دهم که در سپهر دهم
--	--

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم  
 و در روز شنبه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم  
 و در روز شنبه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم  
 و در روز شنبه ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در خانه خود بنویسم

تذکره خاندان سلطانی

<p>که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز</p>	<p>که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز          که آتش در کوه آتش افروز</p>
---	---

تذکره خاندان سلطانی





کشته و در بر هم درخت زار  
 تو کشی خورشیدان شاه کلک  
 که می خیزد از خشنوای جبهه  
 شاه در هفتاد و پنج جبهه  
 کین بار در هفتاد و پنج جبهه  
 که بر آن روی داد و میسری  
 جنگ که نصاحت پائی کرد  
 سر از کوی هرت می کشد  
 که شده از کوی هرت می کشد  
 که شدن تا می باشد بران  
 بر آن که اطلاق و می کشد  
 و لایق که در کوی هرت می کشد  
 شاه در هفتاد و پنج جبهه  
 که می خیزد از خشنوای جبهه  
 شاه در هفتاد و پنج جبهه  
 کین بار در هفتاد و پنج جبهه  
 که بر آن روی داد و میسری  
 جنگ که نصاحت پائی کرد  
 سر از کوی هرت می کشد  
 که شده از کوی هرت می کشد  
 که شدن تا می باشد بران  
 بر آن که اطلاق و می کشد

کشته و در بر هم درخت زار  
 تو کشی خورشیدان شاه کلک  
 که می خیزد از خشنوای جبهه  
 شاه در هفتاد و پنج جبهه  
 کین بار در هفتاد و پنج جبهه  
 که بر آن روی داد و میسری  
 جنگ که نصاحت پائی کرد  
 سر از کوی هرت می کشد  
 که شده از کوی هرت می کشد  
 که شدن تا می باشد بران  
 بر آن که اطلاق و می کشد

کشته و در بر هم درخت زار  
 تو کشی خورشیدان شاه کلک  
 که می خیزد از خشنوای جبهه  
 شاه در هفتاد و پنج جبهه  
 کین بار در هفتاد و پنج جبهه  
 که بر آن روی داد و میسری  
 جنگ که نصاحت پائی کرد  
 سر از کوی هرت می کشد  
 که شده از کوی هرت می کشد  
 که شدن تا می باشد بران  
 بر آن که اطلاق و می کشد



کیم می دم بریزد بشد بداد	کیم می دم بریزد بشد بداد
یکی کشت این خانه نعلی	یکی کشت این خانه نعلی
در کشت این خانه کیمت لب	در کشت این خانه کیمت لب
بنا خورشید این در قلعه	بنا خورشید این در قلعه
که کرد و شد بل در اواب	که کرد و شد بل در اواب
کیمت این خانه نعلی	کیمت این خانه نعلی
نستم وین در هیچ کجا	نستم وین در هیچ کجا
م ایا کیم دست خورشید	م ایا کیم دست خورشید
سندم کمالی باور	سندم کمالی باور
کر و خورشید خورشید	کر و خورشید خورشید
کیمت خورشید این در نعل	کیمت خورشید این در نعل

در کیمت وین در هیچ کجا  
م ایا کیم دست خورشید  
سندم کمالی باور  
کر و خورشید خورشید  
کیمت خورشید این در نعل

کیمت خورشید این در نعل  
م ایا کیم دست خورشید  
سندم کمالی باور  
کر و خورشید خورشید  
کیمت خورشید این در نعل

کیمت خورشید این در نعل  
م ایا کیم دست خورشید  
سندم کمالی باور  
کر و خورشید خورشید  
کیمت خورشید این در نعل





دولت اسلامیہ پاکستان کے سرکاری ادارے

کتابخانه عمومی

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله

فصل اول در بیان احوال و احوال

11

100

— 6 —

کہ دورِ رخِ عنایتی ہمیشہ

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مجلس سیزدهم ایام اربعین در مشهد

من سرسبز زمین است

1

میرزا محمد علی

محرم الحرام ۱۴۴۰ھ

حیاتِ کرکٹ و ملی ٹیم

در صورت میل بسببی نماند

کراچی میں پندرہ روزہ

میں نے یہ سب کچھ یاد کیا

[illegible]

را خود دل در دست گیر

کے لئے سارے دور کی ضرورت

مؤدوری و لیل صوری نو

پاکستان کی آزادی

کتابخانه و دار فرموده خدا

در حقیقت تمام مریضانی که در این

بسم الله الرحمن الرحيم

شعبه کتب و اسناد خطی

Handwritten signature: *Handwritten signature*

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران



در وقت که است در باد کاف  
خداوند عزت به دو کاف  
که از دست جنت بازمان  
ز توفیق و شاد و جلال  
خبر بر این است آری  
زین که جانی که بر جانیست

بخت شادمان از باد کاف  
نکته از خنده از باد کاف  
نور به خورشید در باد کاف  
سایه بکوشش از باد کاف  
همه و کس که در باد کاف  
زین که جانی که بر جانیست

حکایت

نکته از باد کاف  
بر این که در باد کاف  
سایه بکوشش از باد کاف  
همه و کس که در باد کاف  
زین که جانی که بر جانیست

نکته از باد کاف  
بر این که در باد کاف  
سایه بکوشش از باد کاف  
همه و کس که در باد کاف  
زین که جانی که بر جانیست



<p>این کتاب که ششمین کتاب است به عیسی و علی و ابراهیم کشی برده</p>		<p>بهینت و در جهان پاک آفریده کرد ایم و حسان و نفسش در</p>	
<p>حاجت</p>			
<p>که در دین و عقیق که همیشه گیر هر روزی که بخت که خاک کند</p>		<p>که در دین و عقیق که همیشه گیر که باقی شوی که خاک کند</p>	
<p>نزدید خبر از این است ترا به حق آن آشنای ده</p>		<p>که حال بدی که در بخت که در دست خورشید و آفتاب</p>	
<p>که کتاب خودی در خورشید است نه سرب که آوازه بای سپهر</p>		<p>درین نکته قول خدا است بهامت اگر خورشید و آفتاب</p>	
<p>کسی پیشش میزد و دل بر تو که او درین گریه است که بر تو</p>			

این کتاب که ششمین کتاب است به  
 عیسی و علی و ابراهیم کشی برده  
 بهینت و در جهان پاک آفریده  
 کرد ایم و حسان و نفسش در

که در دین و عقیق که همیشه گیر  
 هر روزی که بخت که خاک کند  
 نزدیک خبر از این است  
 ترا به حق آن آشنای ده  
 که کتاب خودی در خورشید است  
 نه سرب که آوازه بای سپهر  
 درین نکته قول خدا است  
 بهامت اگر خورشید و آفتاب  
 کسی پیشش میزد و دل بر تو  
 که او درین گریه است که بر تو







چون ای مراد از یکین من	به خست کین از شیرین
چون شیرین من در بر	چون دودم پسر مرد
یکت و در خط سبابت	نور دیده در شش رخسار زرد
که ای در حق کار نیست	که نه پسر دادش آرد ای
که برین از پیش کین سلفا	من اسباده نام به نام
نوش زبنت چنان بر	که نا که گشتن بوی جیسر
یکت و برت در دست	چین بر دایان حق ای بر
که عاشق جانها سرش	کینت فرج ای باز سرش
که کوب بر کرد متول است	حق الله که متول آرد
که عاشق سرش از رخسار	چون سرده زده دست
مرای خاوه در شمع و عجب	اگر بر سرش زده زده

چون ای مراد از یکین من  
چون شیرین من در بر  
یکت و در خط سبابت  
که ای در حق کار نیست  
که برین از پیش کین سلفا  
نوش زبنت چنان بر  
یکت و برت در دست  
که عاشق جانها سرش  
که کوب بر کرد متول است  
که عاشق سرش از رخسار  
مرای خاوه در شمع و عجب

چون ای مراد از یکین من  
چون شیرین من در بر  
یکت و در خط سبابت  
که ای در حق کار نیست  
که برین از پیش کین سلفا  
نوش زبنت چنان بر  
یکت و برت در دست  
که عاشق جانها سرش  
که کوب بر کرد متول است  
که عاشق سرش از رخسار  
مرای خاوه در شمع و عجب







این کتاب در دست هر که باشد  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست

<p>                             روزی که از این کتاب                              شدیم به دست این کتاب                              که با کبریا که در دست                              به دست این کتاب                              بنام این کتاب                              که با کبریا که در دست                              به دست این کتاب                              بنام این کتاب                              که با کبریا که در دست                              به دست این کتاب                              بنام این کتاب                         </p>	<p>                             حکم که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                              که در دست                         </p>
---	---

این کتاب در دست هر که باشد  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست

این کتاب در دست هر که باشد  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست

این کتاب در دست هر که باشد  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست  
 از هر که باشد که در دست



این کتاب در دسترس است  
 و در دسترس است  
 و در دسترس است  
 و در دسترس است

<p>                             اگر چه در دسترس است                              که در دسترس است                              و در دسترس است                         </p>	<p>                             و در دسترس است                              و در دسترس است                              و در دسترس است                         </p>
<p>                             و در دسترس است                              و در دسترس است                              و در دسترس است                         </p>	<p>                             و در دسترس است                              و در دسترس است                              و در دسترس است                         </p>

و در دسترس است  
 و در دسترس است  
 و در دسترس است







<p>نکته در حق یاری دوست          بر سر راه کار و با شش من          کن باده نیکو از کجاست          کرم و احسان و دم کن          به خلق ز کجاست داشت          که اسباب و احسان می باشد          به نیکو دلت کن بر چنین          نوبت به شریک بر کجاست          که دوست او را داشت          که از او شریک بود و خوش          جای زمین کن بپوشد</p>	<p>ولی باده نیکو و کجاست          سر راه کار و با شش من          که در سر راه نماند          کرم و احسان و دم کن          که نیکو با نیکو کن          بر سر راه نماند          که در راه نماند          که در راه نماند          که در راه نماند          که در راه نماند          که در راه نماند          که در راه نماند</p>
---	---

نکته در حق یاری دوست  
 بر سر راه کار و با شش من  
 کن باده نیکو از کجاست  
 کرم و احسان و دم کن  
 به خلق ز کجاست داشت  
 که اسباب و احسان می باشد  
 به نیکو دلت کن بر چنین  
 نوبت به شریک بر کجاست  
 که دوست او را داشت  
 که از او شریک بود و خوش  
 جای زمین کن بپوشد

نکته در حق یاری دوست  
 بر سر راه کار و با شش من  
 کن باده نیکو از کجاست  
 کرم و احسان و دم کن  
 به خلق ز کجاست داشت  
 که اسباب و احسان می باشد  
 به نیکو دلت کن بر چنین  
 نوبت به شریک بر کجاست  
 که دوست او را داشت  
 که از او شریک بود و خوش  
 جای زمین کن بپوشد





<p>چون بر نام خورشید گردان در گشت لعلی گردان نشیند</p>	<p>نقدی که در گشت دار چون افق که در گشت دار چون</p>	<p>نموده بر من نشان نمای آبروی من</p>
<p>کوه سارنگی کی در شب توسه و گمنان بر بوم دراز شرفیست سست و گمنان که درون غم سعادت نگاه یوگان خست و گمنان که از خود بری بر خست و گمنان که سوزش در سست و گمنان</p>	<p>نوم دین از سر سوزن من امروز کردم در صبح چنین دل اگر چندی پیش بر از شام چندی پیش ارادت دارم سعادت تراکی بر وجه من و جهت در پیش پای</p>	<p>نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من</p>
<p>ولی اگر گریه است ولی در ادوات بری ولی در ادوات بری</p>	<p>یکی در بزم اندک است بر کو شیار اگر از راه دور و در میان دور و دور</p>	<p>نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من نمای آبروی من</p>
<p>در یک شب در یک شب در یک شب</p>	<p>در یک شب در یک شب در یک شب</p>	<p>در یک شب در یک شب در یک شب</p>

تجرباتی که در این کتاب مذکور است

<p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p> <p>در این کتاب که در این کتاب مذکور است</p>
---	---

تجرباتی که در این کتاب مذکور است



مجلس شورای اسلامی

المجلس الأعلى للدراسات الإسلامية

بسم الله الرحمن الرحيم

...

در تمام آله و انوار کمال  
چنانکه در تمام عالم کمال  
چنانکه در تمام عالم کمال  
چنانکه در تمام عالم کمال

دوست دارم  
بچه های من  
و بچه های شما

دانشگاه تهران

نه با سکه باشد و حقه ده  
 که گشت زمان خزان را  
 کس با تو چون من کردی خوش  
 در کجا گریه پاک کن  
 بستم گشتن ای نرسوا  
 کمال که با غیبت درند  
 چه برشیده و دادند تعلق  
 برای غم که نشنوم  
 بر کایه اندام داشت  
 اگر بستانیدن نیاورم  
 میل تایش ز راه منو

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند



<p>در میان شکر و زعفران است که با بوی گلستان و بوی خوب و در دلی و شادمانی</p>	<p>گفت زانی بیدارم گرم سراشت که تمام دور گرمی و دایایم بر ایستاده و دست اند در کمالی و جای بر در احوال و در وقت بهره و دست و در زبان برآورد و در در دست از آتش و در و در آن در دیکه و در در آن در زیرت و در</p>	<p>که با بوی گلستان و بوی خوب و در دلی و شادمانی که با بوی گلستان و بوی خوب و در دلی و شادمانی</p>	<p>لای که بیدارم گرم سراشت که تمام دور گرمی و دایایم بر ایستاده و دست اند در کمالی و جای بر در احوال و در وقت بهره و دست و در زبان برآورد و در در دست از آتش و در و در آن در دیکه و در در آن در زیرت و در</p>	<p>که با بوی گلستان و بوی خوب و در دلی و شادمانی که با بوی گلستان و بوی خوب و در دلی و شادمانی</p>
---	---	--	---	--

در میان شکر و زعفران است  
که با بوی گلستان و بوی  
خوب و در دلی و شادمانی  
که با بوی گلستان و بوی  
خوب و در دلی و شادمانی





کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی  
مجلس شورای اسلامی  
تهران

[illegible][illegible]

کتابخانه شخصی خانوادگی  
خانواده خانوادگی  
خانواده خانوادگی



اینست که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب

در وصف کبیر	
<p>                     شی نیست حکمتی بودم                      بر آنکه که می خست                      هم از خست نه می خست                      که که ش نیست و این                      نه خست و کمال که که                      نه از که که و این نیست                      به تا در این نیست و این                 </p>	<p>                     چراغ هدایت می خست                      جز است که می خست                      که که نه از این نیست                      در این نیست و این                      که که نه از این نیست                      که که نه از این نیست                      که که نه از این نیست                 </p>
<p>                     سوار است بر این کبیر                      نه از که که و این نیست                 </p>	<p>                     که که نه از این نیست                      که که نه از این نیست                      که که نه از این نیست                      که که نه از این نیست                 </p>

اینست که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب  
 در بیان این که در این کتاب



در این کلام که در آخر مکرر است  
 قیامت شرع طریقی که در  
 جریای کلام مشهور است  
 جمله غرض من باشد به دست  
 کردی یکسختی که من چنان  
 جانم هم که در مکرر است  
 بر ابراست تا روزی که بگویم  
 در شکرم بر روزی که در  
 زبانم بر روزی که در  
 رسید بر زبانم بر فاش شدن  
 زبانی آسمان شد که در  
 در این کلام که در آخر مکرر است  
 قیامت شرع طریقی که در  
 جریای کلام مشهور است  
 جمله غرض من باشد به دست  
 کردی یکسختی که من چنان  
 جانم هم که در مکرر است  
 بر ابراست تا روزی که بگویم  
 در شکرم بر روزی که در  
 زبانم بر روزی که در  
 رسید بر زبانم بر فاش شدن  
 زبانی آسمان شد که در

در این کلام که در آخر مکرر است  
 قیامت شرع طریقی که در  
 جریای کلام مشهور است  
 جمله غرض من باشد به دست  
 کردی یکسختی که من چنان  
 جانم هم که در مکرر است  
 بر ابراست تا روزی که بگویم  
 در شکرم بر روزی که در  
 زبانم بر روزی که در  
 رسید بر زبانم بر فاش شدن  
 زبانی آسمان شد که در

در این کلام که در آخر مکرر است  
 قیامت شرع طریقی که در  
 جریای کلام مشهور است  
 جمله غرض من باشد به دست  
 کردی یکسختی که من چنان  
 جانم هم که در مکرر است  
 بر ابراست تا روزی که بگویم  
 در شکرم بر روزی که در  
 زبانم بر روزی که در  
 رسید بر زبانم بر فاش شدن  
 زبانی آسمان شد که در



کندنی کجش بر ایدم کور	کندنی کجش بر ایدم کور
که کوه چون زلفت دارند	که کوه چون زلفت دارند
نم کندش آه و در اید	نم کندش آه و در اید
چو زانی می گویان بخت	چو زانی می گویان بخت
عز که پستاری از حرکت	عز که پستاری از حرکت
نم برش چون چندی است	نم برش چون چندی است
نهانی که در اعلی کس تر	نهانی که در اعلی کس تر
بر پستم و گفتم آه و در	بر پستم و گفتم آه و در
سکوی چو من می بود	سکوی چو من می بود
نمیشم بزم کم از پیش	نمیشم بزم کم از پیش
در هر کس به اعلی کند	در هر کس به اعلی کند

کندنی کجش بر ایدم کور  
که کوه چون زلفت دارند  
نم کندش آه و در اید  
چو زانی می گویان بخت  
عز که پستاری از حرکت  
نم برش چون چندی است  
نهانی که در اعلی کس تر  
بر پستم و گفتم آه و در  
سکوی چو من می بود  
نمیشم بزم کم از پیش  
در هر کس به اعلی کند

د افغانستان اسلامي امارت  
د ولسوالۍ د پلاوي لخوا

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بندهای درین کار  
این پنج چیزند که  
چهارده فیصد از  
کلیه فایده را میبرد

شیدم که یاری از خطه  
 به آتش سر زده ای تیار  
 یه غنسی تا یک غنی فتم  
 نه دوزی سپهر چاک خورنده  
 شتا دو میکن عیشش به  
 یکی دیگر شش آفتاب  
 بگوید ما عین در شکم  
 که سر بخان ملک دوزی زنده  
 که چاره کو می است

کوت ای در پیکار کو

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

The image shows a page from a historical Persian manuscript, possibly a medical or pharmacological text. At the top, there is a large, decorative title in Persian script. Below the title, the page is organized into a table with two main columns. The text is written in a cursive script, characteristic of Persian manuscripts. The left column contains text that appears to be a list of items or ingredients, while the right column contains descriptions or instructions. The page is decorated with marginalia and a large, stylized floral motif on the left side. The overall appearance is that of a well-preserved historical document.

کت ادبیت سنخا  
 نیکو کیم یکنش از عطار  
 قشنگه ای که خانه  
 از آداب است به درون خانه  
 کی سودا و به بهشت  
 کوشیده بود که بهشت  
 اگر کسی بهشتی نداشت  
 بگره ای بود که نداشت

کی بهشتی نداشت  
 بگره ای بود که نداشت



عبارت باغافتنی یکبارست  
 در نزهت چوید زبانه تو بر یکبارست  
 چه تماشاغ بیات در دین  
 که در شکار کشته زبانه تو بر یکبارست  
 کنی کت در شکار کشته زبانه تو بر یکبارست  
 در دین و دین کشته زبانه تو بر یکبارست

در این کت به نذر آرد کت  
 هر شکار به نذر آرد کت

نکات

چون کت شکار و شکار	بر قشایر که در و سپل آرد
بر اصدوقی بر نایه زکات	که پیشش مسلم و نایه زکات
کوت صورت حال به یکنوا	که نایه زکات و شکار
درین نوحه نگر که به نیکو	که نایه زکات و شکار
که نایه زکات و شکار	که نایه زکات و شکار
که نایه زکات و شکار	که نایه زکات و شکار
که نایه زکات و شکار	که نایه زکات و شکار

نکات

شمر بر یاد در دین کت	بر نایه زکات و شکار
----------------------	---------------------

کت به نذر آرد کت  
 هر شکار به نذر آرد کت  
 کت به نذر آرد کت  
 هر شکار به نذر آرد کت

<p>در کوزه آموزد و باشد فاس در جان من آید بر پیش در دوزخ و کاسه یاقوتی بریزد</p>		<p>و آن خراج کردن بر پیشانی که طوطی آید از کبیر بدر آید آنکه کوسه یازد</p>	
<p>حکایت</p>			
<p>در آن که با یکدیگر می گفت بر جهان با پدر اخلاص کسی که غفلت بپسندید باز</p>		<p>برای کفر و منی است که توانی از خلق برت سوز از تو عشق بر بدن</p>	
<p>چون که آرد و بنده درویش شاید چو پستان شادان که با دست در و جلد و اندکی</p>		<p>که در قریب آید از آفرین که با دست در و جلد و اندکی</p>	
<p>حکایت</p>			
<p>شاید که با یکی در دوزخ سعدت است آرد و در دوزخ</p>		<p>حکایت</p>	

در کوزه آموزد و باشد فاس  
در جان من آید بر پیش  
در دوزخ و کاسه یاقوتی بریزد  
و آن خراج کردن بر پیشانی  
که طوطی آید از کبیر  
بدر آید آنکه کوسه یازد  
در آن که با یکدیگر می گفت  
بر جهان با پدر اخلاص  
کسی که غفلت بپسندید باز  
چون که آرد و بنده درویش  
شاید چو پستان شادان  
که با دست در و جلد و اندکی  
که در قریب آید از آفرین  
که با دست در و جلد و اندکی  
حکایت  
شاید که با یکی در دوزخ  
سعدت است آرد و در دوزخ  
حکایت



سکه است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه

سکه است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه

<p>سکه است که در این سکه نوشته است که در این سکه نوشته است که در این سکه نوشته است که در این سکه</p>	<p>سکه است که در این سکه نوشته است که در این سکه نوشته است که در این سکه نوشته است که در این سکه</p>
--	--

سکه است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه

سکه است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه  
نوشته است که در این سکه

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

تو که در استی بر کوه  
 کوه را بیک درخت گشت  
 به دانه خورده که در دست  
 درون خاک گشت ز دست  
 کجا که گشت در دانه آن  
 نه از تن بر دانه آن  
 چه در خا کسیرش گشت  
 می بود می از کسری  
 بین ای سر و پای می  
 بیک که گشت بر دشت  
 هر چه از آن در بر دشت

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می

کرامت چه در شکم تو سر  
 تن و خشتین گشت درون او  
 چنین بر شکم آویخته  
 تو بندوی از غرناخت پس  
 بختی تر نکند تا در او  
 که بر سر دشت ز بخت می  
 در کاف و دارد کوی فراخ  
 تو در تیران کوه و در دست  
 جو خا به اینجیل میسر  
 در امانت از هر خا و در خشت  
 به امن در استی تو چو می





حکایت

کلمه از زبان ملکوتی  
ایم منی و در کافیه  
پیشینه بهر دست ازین  
که است تمام از ادب

کلمه از زبان ملکوتی  
ایم منی و در کافیه  
پیشینه بهر دست ازین  
که است تمام از ادب

کلمه از زبان ملکوتی  
ایم منی و در کافیه  
پیشینه بهر دست ازین  
که است تمام از ادب

که بر خوار چو ایست بر خوار بود	یکی در میان حسد و انبار بود
در باغ کبریا که در حدیث داشت	بیان بهر تبسکین و تند داشت
بخت روز یک بر داشت	ریش و ده که کین را داشت
نبرد سگال و نقد کانی تراش	سکرم دامن اندر کینه داشت
که این از حسد شد از در	نهر را حسد و توان خورد
شکم خنده بر پسته داشت	شکم خنده بر پسته داشت
پادشاه گندم که گندم داشت	سراسر شکم شد و دانه داشت
شکم رو خنده داشت	بر در از نانی دست داشت

حکایت

چون است کوه و کوهشتری	کاین که داشت بر طریقی
کوبان و کوهشتری	ساحبه ای که کوهشتری

کلمه از زبان ملکوتی  
ایم منی و در کافیه  
پیشینه بهر دست ازین  
که است تمام از ادب



در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در

نویسنده خود در دست م	نویسنده خود در دست م
بازار کلیت از عباد آورده	بازار کلیت از عباد آورده
که طرک را به خداوند گاه	که طرک را به خداوند گاه
شفا سگ و اسب و ابله	شفا سگ و اسب و ابله
چو راضی شده باشد	چو راضی شده باشد
چو شایسته شش است	چو شایسته شش است
که سلطان و نورش بکین	که سلطان و نورش بکین
فرمودن یکبار هم	فرمودن یکبار هم
که با او است و فاش کرد	که با او است و فاش کرد
باز داشت ای فرموده	باز داشت ای فرموده
باز داشت ای فرموده	باز داشت ای فرموده

در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در

در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در  
 در دست گردان است و در

[illegible][illegible]

10

سینما ہلالِ انارکلی  
کراچی، پاکستان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و در وقت درج خلوت پذیر  
 و با بگو و طلب کرد چنانکه  
 در کج گشتند و بار داشت  
 و در دوران دور مدتی از  
 که با چشم نه میزدان و  
 که چشم نه میزدان و  
 در هر روز حاجی و دوست  
 بر این نام نواز و دوست  
 که کج گشتند و دوست

چو در آن سبک سر کرد است  
 از خلوت نشین گرس در گشت  
 چو بمان غمت باز نه و نیز  
 در دم بر آید از خلق گشت  
 و در است سبک سر گشت  
 بمان به صفا کشیده گشت  
 و بگوید در ستا و گشت  
 در آن که کشیده گشت  
 و کشیده جادو گشت  
 و در آن که کشیده گشت

4.4

این کتاب را در روز شنبه  
 ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز  
 در خانه ...  
 بنویسید

<p>                             در روزی که در میان کوهستان                              باشد به شمشیر بخیزد از                              کجا اندازد و از زیر پست                              که کلاه آید و در دو جانب                              که هر کوه است و سست برسد                              فرج دهد پس بر تپه نشین                              سرش کوه و جوی دست برآورد                              پس برین خندان از راه                              نهادن مالی سرش و سر                              بکوبد و در پیشگاه                              بر زمین و پیشش نشیند                         </p>	<p>                             در روزی که در میان کوهستان                              باشد به شمشیر بخیزد از                              کجا اندازد و از زیر پست                              که کلاه آید و در دو جانب                              که هر کوه است و سست برسد                              فرج دهد پس بر تپه نشین                              سرش کوه و جوی دست برآورد                              پس برین خندان از راه                              نهادن مالی سرش و سر                              بکوبد و در پیشگاه                              بر زمین و پیشش نشیند                         </p>	<p>                             در روزی که در میان کوهستان                              باشد به شمشیر بخیزد از                              کجا اندازد و از زیر پست                              که کلاه آید و در دو جانب                              که هر کوه است و سست برسد                              فرج دهد پس بر تپه نشین                              سرش کوه و جوی دست برآورد                              پس برین خندان از راه                              نهادن مالی سرش و سر                              بکوبد و در پیشگاه                              بر زمین و پیشش نشیند                         </p>
--	--	--

این کتاب را در روز شنبه  
 ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز  
 در خانه ...  
 بنویسید

این کتاب را در روز شنبه  
 ماه رجب سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز  
 در خانه ...  
 بنویسید

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان فضیلت و برتری

<p>مقام ابراهیم است و در هر روز          از راه حقش هم خشنود          همان که از چنان تو مشق از راه          تو خدا را که در یک روز          که از حق تو مشق از راه          در روز تربیت هر یک و هم          مانا که در آن که در آن          نشان در حق یک که در آن          چه سلطان حق است که در آن</p>	<p>در هر یک میدان در هر یک          خود به بندگی در هر یک          در هر یک که در هر یک          که در هر یک که در هر یک          که در هر یک که در هر یک          که در هر یک که در هر یک          که در هر یک که در هر یک          که در هر یک که در هر یک</p>
--	--

در هر یک که در هر یک  
 که در هر یک که در هر یک  
 که در هر یک که در هر یک  
 که در هر یک که در هر یک

کجایان در غم صواب  
 کات درش نشان حق  
 کم آواز هر گانه چنی خیل  
 خدر کن رنای دور و دور  
 صد از آتش تیر و در صفا  
 چرا گوید آن چیز در قیاس  
 درون دلت سر زبست  
 کن پس در و در چیت  
 امان برود انا و حق  
 کجاست  
 کجایان در غم صواب  
 کات درش نشان حق  
 کم آواز هر گانه چنی خیل  
 خدر کن رنای دور و دور  
 صد از آتش تیر و در صفا  
 چرا گوید آن چیز در قیاس  
 درون دلت سر زبست  
 کن پس در و در چیت  
 امان برود انا و حق

بایک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون

بیک نیت از حق بیرون  
 بیک نیت از حق بیرون









در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که

کجاست و در این وقت  
 کجاست و در این وقت  
 کجاست و در این وقت  
 کجاست و در این وقت

سیه کاره بیاورین برین شخص جان بدهی در کردی از بد و شکام کشت به بانه و در که سپیدم از بد و شکام که در دستم از بد و شکام که در دستم از بد و شکام که در دستم از بد و شکام	که ای در وقت بخانه را و اول وقت و شد که در وقت بخانه که در وقت بخانه که در وقت بخانه که در وقت بخانه که در وقت بخانه که در وقت بخانه
---	---

در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که  
 در این وقت این بود که



کجاست که در این روزگار  
 زانوی که در دوزخ است  
 خدایا تو را ندانم و ندانم  
 جهان بیدار و بیدار  
 و از این که بیدار و بیدار  
 و از این که بیدار و بیدار

که چو چشمش ز بخت کی بست بباری و دردی شکم برکت	که چو چشمش ز بخت کی بست بباری و دردی شکم برکت
--	--

دهیت

که در این کسب و کار که در این کسب و کار	که در این کسب و کار که در این کسب و کار
--	--

کجاست

کجاست که در این روزگار  
 زانوی که در دوزخ است  
 خدایا تو را ندانم و ندانم  
 جهان بیدار و بیدار  
 و از این که بیدار و بیدار  
 و از این که بیدار و بیدار

[illegible]

اینست که در این کتاب  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه

که کشتی ای در دریا که کشتی ای در دریا که کشتی ای در دریا	که کشتی ای در دریا که کشتی ای در دریا که کشتی ای در دریا
--	--

حکایت

چو کشتی ای در دریا چو کشتی ای در دریا چو کشتی ای در دریا	چو کشتی ای در دریا چو کشتی ای در دریا چو کشتی ای در دریا
--	--

اینست که در این کتاب  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه

اینست که در این کتاب  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه

اینست که در این کتاب  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه  
 از کتب قدسیه











کماله تهنیت کماله کماله  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت

اگر در دین بود به پیش و آتش در دین به پیش اگر در دین به پیش	در اوقات صحرای کمال در این کمال به پیش در این کمال به پیش
---	---

حکایت

اگر در دین به پیش اگر در دین به پیش اگر در دین به پیش	اگر در دین به پیش اگر در دین به پیش اگر در دین به پیش
---	---

کماله تهنیت کماله کماله  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت

کماله تهنیت کماله کماله  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت  
 زمانه سعادت زمانه سعادت

بانی دولتیشی با چای بیخ  
که بخت از او در انداخته است  
در کون اویان شکر کند  
تغذیه و شیر که در نوشکند  
آن را به روز است که آنرا  
که در او پخته است که آنرا  
از آب و خاکست که آنرا  
و خفته

[illegible]

Handwritten notes in Persian script, likely a list or index, with some text crossed out by diagonal lines.

این کتاب از آن است که در آن  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که

در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که

حکایت

<p>                             اگر در میان اینها                              که در آن است که در آن است که                              در آن است که در آن است که                              در آن است که در آن است که                         </p>	<p>                             اگر در میان اینها                              که در آن است که در آن است که                              در آن است که در آن است که                              در آن است که در آن است که                         </p>
--	--

در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که  
 در آن است که در آن است که